

اتل میں گڑ و قندر حریر و قفس و لیل

تصویرگر: علی رضا اسدی

مجید ملاحمدی





اتل من گل و قنر حریه و قفس و یخ

مجید ملاحمدی
تصویرگر: علیرضا اسدی

من اجازه نمی دهم

یک عالمه زنبور به حیاط خانه‌ای آمدند. رئیس شان گفت: «وای، چه گل‌های قشنگی!» زنبورها خواستند به طرف گل‌های توی باغچه شیرجه بزنند که صدای آره کوچیک بلند شد: «آهای! آن‌جا چه خبراست؟ این گل‌ها برای ماست. بروید دنبال کارتان!»

زنبورها ترسیدند. آره کوچیک دندان‌هایش را نشان آن‌ها داد و گفت: «از زرزرها. این باغچه برای من است.» رئیس زنبورها گفت: «وای چه آره‌ی بخیلی! مگر ما می‌خواهیم گل‌های این باغچه را بخوریم که نمی‌گذاری روی آن‌ها بنشینیم؟» زنبورها غصه خوردند. آره کوچیک کنار باغچه ایستاد. چندتا زنبور جلو رفتند. آره کوچیک پرید طرف آن‌ها. زنبورها جیغ کشیدند و فرار کردند. بعد از ظهر شد. گل‌ها تنها بودند. آره کوچیک تنها بود. توی باغچه نه زنبور بود، نه پروانه، نه مگس...

آره کوچیک این طرف و آن طرف می‌رفت و می‌گفت: «وای خسته شدم! کاش اجازه می‌دادم آن‌ها کنار ما می‌آمدند و ما باهم بودیم!»

۱. بخیل به کسی می‌گویند که خسیس است و دوست ندارد کسی از مال و ثروت او استفاده کند.

امام رضا (ع) فرموده‌اند: «بخیل آسایشی ندارد!»
تحف العقول، ج ۱، ص ۴۵۰.

جاروبرقی چی خورده

جاروبرقی داشت ته آشپزخانه از دل درد می نالید.

- آئی دلم! دارم از درد می میرم!

دستکش پلاستیکی که روی آپن نشسته بود، به جفتش گفت:

«بیچاره جاروبرقی. به گمانم مسموم شده.»

جفتش گفت: «مگر چی خورده؟»

دستکش پلاستیکی گفت: «به گمانم دوباره میخ و پیچ و از این جور

چیزها قورت داده!»

جارودستی پرید وسط و گفت: «برویم دیدنش. حیوونکی خیلی درد

می کشد!»

هردوتا دستکش گفتند: «ما نمی آییم. می ترسیم ما را قورت بدهد.»

جارودستی گفت: «واه چه حرف ها! مگر شما آشغال هستید؟ اون بیچاره

فقط آشغال های ریزه میزه را قورت می دهد.»

آن ها نیامدند. جارودستی پیش جاروبرقی رفت. به او سلام کرد و برایش

حرف زد. کم کم حال جاروبرقی خوب شد. پا شد و گفت: «جارودستی!

تو چه قدر دوست خوب و مهربانی هستی. کاش من زودتر از این با تو

دوست بودم!»

امام رضا(ع) فرموده اند: «به دیدن یکدیگر بروید تا هم دیگر را دوست داشته باشید.»

بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۷.



حضرت محمد (ص) فرموده‌اند: «بهترین کارها (در پیش خدا) نگره‌داری زبان است!»
نهج الفصاحه، ص ۱۶۷.





قصه‌ها مثل پرنده‌اند.

پرنده‌هایی که با بال‌های خیال، حرف‌های تازه و
شیرین را به دنیای مهربان کودکان می‌آورند.

قصه‌های این کتاب، قصه‌هایی از دنیای خیال هستند؛

با پیام‌هایی زیبا و دوست داشتنی.

پیام‌هایی که از سفنان معصومین علیه السلام عزیز

گرفته شده‌اند، تا زندگی ما را از ایمان به خدا و

انجام کارهای خوب، پر کنند.